

The Rule of the Obligation to Preserve Social Order in Imami and Sunni Jurisprudence: Foundations, Scope, and Its Contemporary Functions in the Jurisprudence of Governance and System-Building

Morteza Chitsazian¹ , Sayyed Nima Norouzi^{2*} 

1. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Jurisprudence, Shahid Motahari University, Tehran, Iran. Email: mmchitsazian@motahari.ac.ir

2. Department of Jurisprudence and Private Law, Faculty of Sciences and Education, Al-Mustafa Al-Alamiyah University and Higher Levels, Qom Seminary, Qom, Iran. (Corresponding Author). Email: n.norouzi9837@iau.ir

Abstract

This study examines the rule of the *obligation to preserve social order* (*wujūb ḥifẓ al-niẓām*) as one of the overarching maxims of Islamic jurisprudence, which plays a pivotal role in explaining and deriving many social, political, and economic rulings. The central question of the research concerns the sharʿi (scriptural) and rational foundations of this rule and its function in organizing the Islamic social system, particularly in contemporary contexts. The research adopts a descriptive–analytical method: it first outlines the conceptual dimensions of the rule of preserving social order and then critically analyzes its evidences through an argumentative approach. The objectives of the study are to clarify the position of this rule among juristic maxims, to identify its Qurʾanic, narrational, and rational foundations, and to analyze its implications and functions in the domains of governance and social order. The findings demonstrate that the obligation to preserve social order is deeply rooted in the fundamental objectives of the Sharīʿa. Evidences such as the prohibition of corruption, the command to establish justice and equity, the necessity of leadership and political authority, as well as the dictates of reason and the established practice of rational agents, provide strong support for this rule. The results further indicate that, in the contemporary era, this rule plays a decisive role in legitimizing political authority, legislation, public security, social justice, and the regulation of economic relations. Accordingly, it may be regarded as a key link between reason, Sharīʿa, and justice in the social philosophy of Islamic jurisprudence.

Keywords: rule of preserving social order; social justice; jurisprudence of governance; organization of the Islamic society; social jurisprudence

قاعده وجوب حفظ نظام در فقه امامیه و اهل سنت؛ مبانی، گستره و کارکردهای معاصر آن در فقه حکومت و نظام سازی

مرتضی چیت سزایان^۱ ID، سید نیما نوروزی^۲ ID

۱. دانشیار گروه فقه و حقوق، دانشکده فقه، دانشگاه و مدرسه عالی شهید مطهری (رحمه الله)، تهران، ایران.

رایانامه: mmchitsazian@motahari.ac.ir

۲. گروه فقه و حقوق خصوصی، دانشکده علوم و معارف، جامعه المصطفی العالمیه و سطوح عالی،

حوزه علمیه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: n.norouzi9837@iau.ir

چکیده

در این پژوهش، قاعده‌ی «وجوب حفظ نظام» به عنوان یکی از قواعد کلان و بنیادین فقه اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ قاعده‌ای که نقش محوری در تبیین و استنباط بسیاری از احکام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کند. مسئله‌ی اصلی تحقیق آن است که این قاعده بر چه مبانی شرعی و عقلانی استوار است و چه کارکردی در سامان‌دهی نظام اجتماعی اسلام، به‌ویژه در شرایط معاصر، دارد. روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است؛ بدین معنا که ابتدا به توصیف مفهومی و تاریخی قاعده‌ی حفظ نظام پرداخته شده و سپس ادله‌ی آن با رویکردی تحلیلی و استدلالی بررسی می‌شود. اهداف پژوهش شامل تبیین جایگاه قاعده‌ی حفظ نظام در میان قواعد فقهی، استخراج مبانی قرآنی، روایی و عقلانی آن و تحلیل آثار و کارکردهای این قاعده در عرصه‌ی حکمرانی و نظم اجتماعی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قاعده‌ی وجوب حفظ نظام، ریشه در مقاصد بنیادین شریعت دارد و ادله‌ای همچون نهی از فساد، امر به قسط و عدالت، ضرورت وجود حاکم و امام و نیز حکم عقل و سیره عقل، پشتوانه‌ی استوار آن را تشکیل می‌دهد. بر اساس نتایج پژوهش، این قاعده در عصر حاضر نقشی اساسی در مشروعیت ولایت فقیه، قانون‌گذاری، تأمین امنیت عمومی، تحقق عدالت اجتماعی و تنظیم مناسبات اقتصادی ایفا می‌کند و می‌توان آن را حلقه‌ی اتصال عقل، شریعت و عدالت در فلسفه‌ی اجتماعی فقه اسلامی دانست.

واژگان کلیدی: قاعده حفظ نظام، عدالت اجتماعی، فقه حکومتی، انتظام جامعه اسلامی، فقه اجتماعی.

ارجاع به مقاله: چیت‌سزایان، مرتضی، و نوروزی، سید نیما. (۱۴۰۵). قاعده وجوب حفظ نظام در فقه امامیه و اهل سنت؛ مبانی، گستره و کارکردهای معاصر آن در فقه حکومت و نظام‌سازی. مطالعات فقه و حقوق فرهنگی، ۳(۱)، ۳۱۰-۳۲۷.

Doi: 10.22034/cjls.2026.2073832.1071

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۴

قاعده «وجوب حفظ نظام» از جمله قواعد ریشه‌دار و اثرگذار در فقه اسلامی است که بر ضرورت عقلانی و شرعی پاسداشت نظم اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج تأکید دارد. این قاعده، تبلور یکی از مقاصد کلان شریعت یعنی تأمین مصلحت عمومی و صیانت از حیات جمعی انسان است؛ چراکه شارع حکیم هرگز به فروپاشی نظام اجتماعی و اختلال در مناسبات انسانی رضایت نمی‌دهد. از همین رو، فقها از دیرباز هر آنچه را موجب قوام و انسجام جامعه باشد واجب و هر آنچه به تزلزل آن بینجامد حرام دانسته‌اند. (جعفرپیشه، ۱۳۸۹، ص ۶۱) این اصل، پیش از صورت‌بندی در قالب یک قاعده فقهی، در سیره عقلا و متشرعه به‌عنوان امری بدیهی جریان داشته است.

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که قاعده وجوب حفظ نظام بر چه مبانی عقلانی و نقلی استوار است و گستره مفهومی و کارکردی آن در فقه امامیه و اهل سنت چگونه قابل تبیین است. افزون بر این، پرسش بنیادین آن است که این قاعده در سامان‌دهی فقه حکومت و نظام‌سازی معاصر چه نقشی ایفا می‌کند و چگونه می‌توان نسبت آن را با مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، مشروعیت قدرت و امنیت عمومی تحلیل کرد.

در سیر تاریخی اندیشه فقهی، این قاعده در آثار فقه‌های امامیه و اهل سنت جایگاه مهمی داشته است. فقه‌های امامیه از جمله علامه حلی، شیخ انصاری و نائینی در مباحثی چون قضاوت، جهاد و واجبات نظامیه به این قاعده استناد کرده‌اند. (حلی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۹؛ انصاری، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۷؛ نائینی، ۱۳۲۷، ص ۷۹) در دوره معاصر نیز امام خمینی (رحمه‌الله) و آیت‌الله سیستانی، حفظ نظام جامعه اسلامی را مبنای مشروعیت و قوام حکومت دانسته‌اند. (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۱۹؛ سیستانی، بی‌تا، ص ۷۶) در فقه اهل سنت نیز اندیشمندانی مانند غزالی بر وجوب حفظ نظم و امنیت اجتماعی تأکید کرده‌اند. (غزالی، بی‌تا، ص ۹۸)

با وجود این پیشینه، بررسی‌ها غالباً به تحلیل درون‌مذهبی یا استنادهای پراکنده محدود مانده و کمتر به مطالعه‌ای تطبیقی و جامع میان فقه امامیه و اهل سنت پرداخته‌اند. همچنین، سطوح مختلف مفهوم «نظام» اعم از نظام سیاسی، اجتماعی و دینی، به‌صورت تفکیک‌شده و نظام‌مند تحلیل نشده و کارکردهای معاصر این قاعده در فقه حکومت و نظام‌سازی کمتر مورد توجه مستقل قرار گرفته است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که با رویکردی توصیفی - تحلیلی و تطبیقی، ضمن

بازخوانی مبانی قرآنی، روایی و عقلانی قاعده وجوب حفظ نظام، تمایز میان حفظ نظام مشروع و نامشروع را به صورت روشنمند تبیین می‌کند. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که وجوب حفظ نظام در فقه امامیه مطلق نبوده، بلکه تابع مصلحت برتر دین و جامعه است و همین نکته، یکی از نقاط افتراق مهم میان فقه سیاسی شیعه و اهل سنت به شمار می‌رود.

از اهداف اصلی این پژوهش، تبیین جایگاه قاعده وجوب حفظ نظام در میان قواعد کلان فقهی، استخراج مبانی قرآنی، روایی و عقلانی آن و تحلیل نقش آن در مشروعیت حکومت، قانون‌گذاری، امنیت عمومی و تحقق عدالت اجتماعی است. همچنین، این تحقیق در پی آن است که نسبت این قاعده را با مقاصد شریعت و عقلانیت فقهی روشن سازد.

در نهایت، قاعده وجوب حفظ نظام را می‌توان حلقه پیوند عقل و شرع در فقه اسلامی دانست؛ قاعده‌ای که نه تنها مبانی بسیاری از احکام فقهی، بلکه اساس نظم اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی است. پژوهش حاضر می‌کوشد با تحلیل جامع این قاعده، جایگاه آن را در فقه حکومتی معاصر تبیین کرده و نسبت آن را با مصلحت عمومی و مقاصد شریعت آشکار سازد.

۱. قاعده وجوب حفظ نظام در فقه اسلامی

قاعده «وجوب حفظ نظام» از بنیادی‌ترین اصول عقلانی و فقهی در اندیشه اسلامی است که بر ضرورت صیانت از نظم اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج تأکید دارد. شارع حکیم که غایت شریعت او تأمین مصالح عامه و حفظ حیات جمعی بشر است، هرگز به اختلال در نظام زندگی مردم رضایت نمی‌دهد. بر این اساس، فقها در طول تاریخ فقه اسلامی تصریح کرده‌اند که هر آنچه موجب اختلال در نظم جامعه شود، حرام و آنچه موجب قوام و سامان آن گردد، واجب است. (جعفری‌پیشه، ۱۳۸۹، ص ۸۰) به تعبیر امام خمینی (رحمه‌الله)، «حفظ النظام من الواجبات الأكيدة و اختلال أمور المسلمين من الأمور المبعوضة» (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۶۶۰)؛ این جمله به روشنی جایگاه این قاعده را در میان واجبات قطعی شرعی و عقلی نشان می‌دهد.

از نظر مفهومی، «نظام» در متون فقهی به معنای هماهنگی و پیوستگی میان اجزای اجتماع است که حیات مردم بر آن استوار است. فقها سه معنا برای آن ذکر کرده‌اند، نخست، نظام اجتماعی و معیشتی مردم (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۵۷۸)؛ دوم، نظام دینی و حفظ کیان اسلام؛ و سوم، نظام سیاسی یا حکومت اسلامی. (امیدی فر و باقی زاده، ۱۳۹۳، ص ۱۷۳؛ جعفری هرنیدی و عرب، ۱۳۹۲، ص ۳۶؛ کلاتری، ۱۳۷۶، ص ۲۵۵) در فقه امامیه، هرچند این معانی

به صورت درهم تنیده مطرح اند، اما اساس قاعده در درجه نخست ناظر به حفظ نظم اجتماعی و معیشتی است، زیرا بدون آن اجرای احکام، اقامه عدالت و تحقق مصالح عمومی ممکن نخواهد بود.

از منظر عقل، انسان به حسب فطرت، موجودی اجتماعی است و دوام اجتماع او منوط به نظام مندی و رعایت نظم در روابط انسانی است. عقل سلیم حکم می کند که هر رفتاری که به اختلال در نظم بینجامد، قبیح و هر اقدامی که موجب قوام آن شود، حسن است. این حکم عقلی، به دلیل ملازمه میان عقل و شرع، از سوی شارع امضا و به قاعده ای فقهی تبدیل شده است. (مظفر، ۱۴۳۴، ج ۴، ص ۲۴۳) از این رو، فقهای عدلی مسلک با تکیه بر حسن و قبح عقلی، وجوب حفظ نظام را نه تنها یک ضرورت اجتماعی بلکه یک تکلیف شرعی می دانند که ریشه در عدالت الهی دارد. (سلطانی رنانی، ۱۳۹۹، ص ۱۲۷)

در قرآن کریم نیز تأکید بر این معنا به روشنی دیده می شود. آیاتی چون «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف آیه ۵۶) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص آیه ۷۷)، اختلال در نظام را از مصادیق «فساد فی الارض» دانسته اند و بر وجوب جلوگیری از آن دلالت دارند. مفسران این آیات را بیانگر حکم عقل دانسته اند که شارع مقدس آن را تأیید کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۷۳۲) همچنین روایات بسیاری در این باب وجود دارد؛ از جمله فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود، «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) که نشان دهنده ضرورت وجود نظم سیاسی و پرهیز از هرج و مرج است.

در اندیشه فقهی امامیه، این قاعده مبنایی برای بسیاری از احکام شرعی و حکومتی محسوب می شود. فقها وجوب برخی از واجبات کفایی مانند اجتهاد، قضاوت، جهاد و حتی ولایت فقیه را از باب حفظ نظام دانسته اند؛ چراکه بدون وجود مجتهد، قاضی یا والی عادل، جامعه دچار اختلال و فساد خواهد شد. (نانینی، ۱۳۲۷، ص ۷۹؛ انصاری، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۷) همچنین بسیاری از فقهای معاصر، استمرار نظام اسلامی را لازمه حفظ دین و مصالح جامعه دانسته اند و آن را بر سایر احکام فردی مقدم شمرده اند. (سیستانی، بی تا، ص ۷۶؛ سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹)

باین حال، وجوب حفظ نظام از نگاه فقه امامیه مطلق نیست، بلکه مقید به مشروعیت و عدالت است. نظامی که بر ظلم و ستم استوار باشد، حفظش واجب نخواهد بود، مگر از باب ضرورت و برای پیشگیری از فتنه و فروپاشی جامعه. بدین ترتیب، این قاعده نه ابزار توجیه قدرت، بلکه ضامن بقای عدالت و نظم اجتماعی در چارچوب مقاصد شریعت است. به تعبیر

دقیق‌تر، قاعده وجوب حفظ نظام، حلقه اتصال میان عقلانیت فقهی، عدالت الهی و مصلحت عمومی است و تبیین آن می‌تواند نقش بنیادین این اصل را در نظام فقه حکومتی معاصر آشکار سازد. (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ص ۲۶؛ جعفرپیشه، ۱۳۸۹، ص ۶۵)

۲. مستندات نقلی و عقلی قاعده

۲-۱. دلیل قرآنی

قرآن کریم، مهم‌ترین منبع نقلی شریعت اسلامی، بر ضرورت حفظ نظم و پرهیز از فساد و هرج و مرج تأکید دارد. در آیاتی چون «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف آیه ۵۶) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص آیه ۷۷)، واژه‌ی «فساد» در مقابل «صلاح» به کار رفته است و این تقابل، در حقیقت بیانگر ضرورت حفظ نظام اجتماعی و اخلاقی بشر است. مفسران، از جمله راغب اصفهانی، فساد را هر نوع برهم‌زدن اعتدال و نظم در جامعه دانسته‌اند که در نتیجه‌ی آن، عدالت و آرامش از میان می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۷۲) بنابراین، از نگاه قرآن، هرگونه بی‌نظمی و اختلال در ساختار جامعه، مصداق فساد است که شارع از آن نهی کرده است.

در آیه‌ی دیگری آمده است، «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». (حدید آیه ۲۵). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد مقصود از «قسط»، نظام عادلانه‌ای است که روابط انسانی در آن بر تعادل و انصاف استوار است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۷۳۲) این آیه نشان می‌دهد که برپایی نظم و عدالت، هدف نهایی بعثت پیامبران بوده است؛ و چون شریعت در پی تحقق این هدف است، حفظ نظام جامعه، غایت تشریع احکام محسوب می‌شود. در آیه دیگر، اخلال در نظام اجتماعی، در زمره‌ی گناهان بزرگ و از مصادیق «افساد فی الارض» شمرده شده است، «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...» (مانده آیه ۳۳). مکارم شیرازی در تفسیر نمونه می‌گوید، مقصود از افساد در این آیه، ایجاد ناامنی و اخلال در نظم عمومی است که جامعه را از امنیت و ثبات تهی می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۲۴) پس هر عملی که نظم اجتماعی را تهدید کند، در حکم جنگ با خدا و رسول او تلقی می‌شود. بدین ترتیب، آیات قرآن کریم نه تنها بر حفظ نظام اجتماعی تأکید دارند، بلکه آن را با مفاهیم عدالت، قسط، صلاح و مقابله با فساد پیوند می‌زنند. نتیجه آنکه حفظ نظام، از اهداف نهایی شریعت و از واجبات قطعی دینی

است. بنابراین، هر قانونی یا رفتاری که به فروپاشی نظم عمومی بینجامد، در منطق قرآن، محکوم و حرام است و شارع مقدس، برقراری نظم را مقدمه‌ی ضروری تحقق عدالت و ایمان می‌داند. (سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹)

۲-۲. دلیل روایی

روایات اسلامی با تأکید بر ضرورت نظم و رهبری در جامعه، پایه‌های قاعده‌ی وجوب حفظ نظام را استوار ساخته‌اند. از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده است، «النَّاسُ لَا يَصْلَحُونَ إِلَّا بِرَأْسٍ»؛ یعنی مردم جز با وجود رهبری واحد سامان نمی‌یابند. (السیوطی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷۹) این روایت آشکارا بیان می‌دارد که جامعه بدون مدیریت و نظام سیاسی منسجم، دچار فساد و تفرقه می‌شود. در اندیشه اسلامی، وجود امام یا حاکم، نه تنها جنبه‌ی سیاسی بلکه حیثیت عبادی و اخلاقی دارد؛ زیرا به واسطه‌ی آن، عدالت و نظم برقرار می‌گردد.

امام رضا (علیه السلام) نیز در حدیثی بنیادین می‌فرماید، «ما هیچ امتی را نیافتیم که بدون رئیس و قیم باقی مانده باشد؛ زیرا قوام دین و دنیا به وجود اوست». (صدوق، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۵۷) این سخن نشان می‌دهد که وجود حاکم و حکومت، شرط بقای اجتماع و استمرار حیات دینی است. اگر جامعه فاقد نظام اجرایی و رهبری باشد، احکام شریعت معطل می‌ماند و عدالت از میان می‌رود.

در نهج البلاغه نیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۴۰ می‌فرماید، «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»، زیرا نبود حاکم موجب ازهم گسیختگی جامعه می‌شود. (سید رضی، ۱۴۱۰، خ ۴۰، ص ۱۳) این بیان، بر ضرورت نظم اجتماعی دلالت دارد، حتی اگر در شرایطی، حکومت از عدالت کامل برخوردار نباشد. از منظر فقه امامیه، وجود حداقلی از نظم، برتر از هرج و مرج و فروپاشی اجتماعی است. افزون بر این، امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به پرسشی درباره قیام علیه حکومت وقت فرمود، «اگر قیام موجب هرج و مرج و اختلال نظام مردم شود، جایز نیست». (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۴۴۱) این روایت، اصل عقلایی تقدم نظم بر منافع شخصی یا گروهی را تثبیت می‌کند و نشان می‌دهد که حتی اعمال واجب نیز اگر موجب فروپاشی نظم گردد، مشروع نخواهد بود؛ بنابراین، از دیدگاه روایات، حفظ نظام، واجبی مستقل و فراگیر است که هیچ‌گاه مورد رضایت شارع برای ترک قرار نمی‌گیرد.

۳-۲. دلیل عقلی

از دیدگاه عقل عملی، نظم و قوام اجتماعی از ضروریات بدیهی حیات انسانی است. انسان، به حکم فطرت، موجودی مدنی الطبع است و حیات او بدون ساختار اجتماعی ممکن نیست. عقل سلیم حکم می‌کند که هر رفتاری که موجب استقرار نظم شود، حسن و هر آنچه سبب هرج و مرج و بی‌ثباتی گردد، قبیح است. فقهای امامیه، از جمله مظفر، این حکم را از مستقلات عقلیه دانسته‌اند که نیاز به تأیید شرع ندارد. (مظفر، ۱۴۳۴، ج ۴، ص ۲۴۳) از همین رو، قاعده‌ی حفظ نظام، نخست در حوزه‌ی عقل و سپس در نصوص شرعی تثبیت شده است. عقل همچنین حکم می‌کند که اگر میان حفظ نظام و اجرای برخی احکام فرعی تراحم پیش آید، حفظ نظام مقدم است. امام خمینی (رحمه‌الله) در تبیین این قاعده می‌نویسد، «حفظ النظام من الواجبات الأكيدة» و اختلال امور مسلمین از مبعوضات شارع است. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۶۶۰) این حکم عقلانی نشان می‌دهد که اساس شریعت بر حکمت و مصلحت عمومی استوار است و هیچ حکمی که به فروپاشی نظم اجتماعی بینجامد، نمی‌تواند مطلوب شارع باشد.

از نظر عقلی، تحقق بسیاری از مقاصد شریعت همچون عدالت، امنیت، قضاوت و امر به معروف، متوقف بر وجود نظام اجتماعی است. بدون نظم، نه عدالت ممکن است و نه حفظ دین و جان و مال مردم؛ بنابراین، عقل، وجوب حفظ نظام را شرط تحقق تمامی مقاصد دین می‌داند و آن را از مقدمات ضروری هر تکلیف شرعی قلمداد می‌کند. (سلطانی رنانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۲)

در نهایت، از دیدگاه فلسفه‌ی حقوق اسلامی، عقل به‌تنهایی می‌تواند حکم به وجوب حفظ نظام صادر کند، زیرا قاعده‌ی «قبح اختلال نظام» از احکام بدیهی عقل عملی است. این قاعده، مبنای همه‌ی احکام اجتماعی در فقه امامیه است و نشان می‌دهد که عقل، در کنار وحی، یکی از دو ستون بنیادین نظام شریعت است.

۴-۲. دلیل سیره عقلا

سیره‌ی عقلا، یکی از مهم‌ترین ادله‌ی امضایی در اصول فقه است که دلالت بر پذیرش عملی انسان‌ها نسبت به یک اصل عقلانی دارد. در طول تاریخ، تمام ملت‌ها، فارغ از دین و فرهنگ، نظم و قانون را اساس بقای اجتماع دانسته‌اند. هیچ جامعه‌ای بدون قانون و ساختار، پایدار نمانده است. از این منظر، حفظ نظام، نه یک حکم قراردادی، بلکه ضرورتی فطری و همگانی است. عقلای عالم، هر رفتاری را که موجب هرج و مرج و بی‌ثباتی شود، نکوهش می‌کنند و هر

اقدام سامان دهنده را ستایش می نمایند. (سینی مازندرانی، ۱۴۲۵، ص ۲۸)

در فقه امامیه، این سیره به عنوان یکی از دلایل قطعی وجوب حفظ نظام پذیرفته شده است. فقها بر این باورند که شارع مقدس، چون خود حکیم و عاقل ترین عاقلان است، چنین سیره‌ای را تأیید و امضا کرده و هیچ‌گاه آن را ردع ننموده است. (سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹) به بیان دیگر، بنای عقلا بر حفظ نظم، نه تنها منبع مستقل، بلکه مؤید ادله‌ی عقلی و نقلی است. از آثار سیره‌ی عقلا این است که هرگونه اقدامی که به فروپاشی نظم اجتماعی بینجامد، از نظر شرع نیز ممنوع است؛ حتی اگر در ظاهر با برخی آزادی‌ها یا منافع کوتاه‌مدت سازگار باشد. شارع، به پیروی از عقل جمعی انسان‌ها، اختلال در نظام را قبیح و حرام دانسته است؛ بنابراین، وجوب حفظ نظام، یکی از احکام امضایی است که ریشه در طبیعت اجتماعی بشر دارد. در نتیجه، بنای عقلا و حکم عقل در این زمینه، با آیات و روایات کاملاً هماهنگ است. در نگاه فقه اسلامی، شارع مقدس، همان مسیر عقلای بشر را در حفظ نظم اجتماعی پذیرفته است. این هماهنگی میان عقل، نقل و سیره، دلالت بر بداهت و قطعیت قاعده‌ی حفظ نظام دارد که از آن به عنوان یکی از ارکان فقه اجتماعی اسلام یاد می شود. با توجه به ادله‌ی یادشده، قاعده‌ی وجوب حفظ نظام، هم‌زمان مستند به عقل و نقل است و از بدیهیات شریعت اسلامی به شمار می آید. قرآن کریم، با تأکید بر مفهوم «صلاح» و نهی از «فساد»، نظم را هدف نهایی شریعت معرفی می کند؛ روایات نیز وجود حکومت و نظم اجتماعی را شرط بقای دین و دنیا می دانند؛ و عقل و سیره عقلا، با حکم بدیهی خود، این قاعده را تأیید می کنند. بدین سان، میان عقلانیت بشری و وحی الهی، وحدت مبنا در ضرورت حفظ نظام برقرار است. نتیجه آنکه «قاعده‌ی وجوب حفظ نظام» نه تنها قاعده‌ای فقهی، بلکه اصل فلسفه‌ی اجتماعی اسلام است که ضامن تحقق عدالت، امنیت و مصلحت عمومی در جامعه می باشد. این قاعده در تراحم میان احکام، ملاک تقدم دارد و هر حکمی که با حفظ نظام ناسازگار باشد، از مشروعیت ساقط است. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۱۹؛ جعفرپیشه، ۱۳۸۹، ص ۶۵) بدین ترتیب، قاعده‌ی حفظ نظام را باید پیوندگاه عقل، شریعت و عدالت دانست؛ اصلی که بدون آن، حیات فقهی و اجتماعی امت اسلامی ناممکن خواهد بود.

۳. جایگاه قاعده وجوب حفظ نظام در نظام فقهی

قاعده‌ی «وجوب حفظ نظام» از قواعد کلان فقهی است که در میان دیگر قواعد عامه، جایگاه زیرساختی دارد و به گونه‌ای در تمام ابواب فقهی جاری است. اهمیت آن در این است که نه تنها

خود یک قاعده مستقل است، بلکه بسیاری از احکام فرعی، اصول عملی و حتی قواعد دیگر بر اساس آن تفسیر و تنظیم می‌شوند. فقهای امامیه بر این باورند که اگر نظم اجتماعی از میان برود، اساس تکالیف شرعی نیز متزلزل می‌شود؛ ازاین‌رو، حفظ نظام از واجبات مؤکد عقلی و شرعی شمرده شده و مقدم بر احکام جزئی است. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۶۶۰)

در حوزه‌ی واجبات نظامیه، این قاعده کارکرد آشکاری دارد. واجبات نظامیه، آن دسته از وظایفی هستند که استمرار حیات اجتماعی مسلمانان بر آن‌ها متوقف است؛ مانند قضاوت، تعلیم، امنیت و اداره‌ی امور عمومی جامعه. فقها بر اساس قاعده‌ی حفظ نظام، وجوب کفایی بسیاری از این امور را استنباط کرده‌اند. صاحب جواهر تصریح می‌کند، «لولا النظام لا خلت أمور الناس»؛ یعنی اگر نظام برقرار نباشد، زندگی مردم به هرج و مرج کشیده می‌شود. (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۱۴۱) ازاین‌رو، انجام این واجبات، واجب کفایی است و ترک آن‌ها موجب اخلال در نظام عمومی و در نتیجه، حرمت شرعی است.

یکی از مصادیق برجسته‌ی قاعده‌ی حفظ نظام، در باب قضا و داوری مشاهده می‌شود. فقها حکم به وجوب کفایی قضاوت را بر پایه‌ی همین قاعده استوار کرده‌اند، زیرا بدون وجود قاضی و دستگاه قضایی عادل، حقوق مردم پایمال و عدالت اجتماعی مختل می‌گردد. شیخ انصاری، قضاوت را «ضروری برای حفظ نظام» می‌داند و بیان می‌کند که ترک آن موجب بروز ظلم، نزاع و فساد در جامعه می‌شود. (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۷) بدین ترتیب، قاعده‌ی حفظ نظام در اینجا، علت تشریع وجوب قضاوت و پایه‌ی استمرار عدالت اجتماعی است.

در باب جهاد نیز، این قاعده نقشی تعیین‌کننده دارد. جهاد ابتدایی و دفاعی، نه تنها برای دفاع از سرزمین اسلامی بلکه برای صیانت از نظم و امنیت جامعه واجب دانسته شده است. فقها تصریح کرده‌اند که اگر ترک جهاد موجب ضعف مسلمانان و فروپاشی نظم اجتماعی گردد، جهاد به حکم قاعده‌ی حفظ نظام واجب عینی می‌شود. (نائینی، ۱۳۲۷، ص ۷۹) ازاین منظر، جهاد تنها ابزار دفاع از مرزها نیست، بلکه ضامن بقای ساختار اجتماعی و اقتدار سیاسی امت اسلامی است.

در عرصه‌ی فقه حکومتی، قاعده‌ی حفظ نظام مبنای نظری ولایت فقیه به‌شمار می‌آید. امام خمینی (رحمه‌الله) تصریح می‌کند که بدون حکومت، احکام اسلام معطل می‌ماند و هرج و مرج جایگزین نظم دینی می‌شود؛ ازاین‌رو، تأسیس حکومت اسلامی واجب است، زیرا «حفظ نظام از واجبات مؤکده و اختلال امور مسلمین از امور مبغوضه است». (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۲۰) به

بیان دیگر، فلسفه‌ی ولایت فقیه، استمرار نظم اجتماعی و تحقق عدالت شرعی است. بدین‌سان، این قاعده، پشتوانه‌ی فقهی ساختار حکومت اسلامی و اداره‌ی جامعه تلقی می‌شود.

نسبت قاعده‌ی حفظ نظام با قاعده‌ی «نهی ضرر» نیز از مباحث اساسی در فقه تطبیقی است. هرچند هر دو قاعده بر دفع مفسده و ضرر تکیه دارند، اما قاعده‌ی حفظ نظام، ناظر به ضرر کلان اجتماعی است، درحالی‌که «نهی ضرر» بیشتر بر زیان فردی متمرکز است. هرگاه تعارضی میان نفع شخصی و مصلحت جمعی پدید آید، به حکم قاعده‌ی حفظ نظام، مصلحت عمومی مقدم خواهد بود؛ زیرا اختلال نظام از بزرگ‌ترین ضررها و مفاسد است. (جعفری هرنندی و عرب، ۱۳۹۲، ص ۳۷) در نتیجه، این قاعده، دایره‌ای گسترده‌تر از نفی ضرر دارد و گاه علت و مبنای آن تلقی می‌شود.

همچنین ارتباط این قاعده با «قاعده‌ی نفی حرج» قابل توجه است. قاعده‌ی نفی حرج، درصدد رفع مشقت‌های غیرمتعارف از مکلف است؛ اما قاعده‌ی حفظ نظام، به دنبال جلوگیری از فروپاشی نظم اجتماعی است. اگر اجرای قاعده‌ی نفی حرج در سطح فردی، موجب اختلال در نظم عمومی شود، حفظ نظام بر آن مقدم است؛ زیرا عقل و شرع هر دو بر این امر گواهی می‌دهند که هیچ امری که نظام جامعه را متزلزل کند، نمی‌تواند مشروع باشد. (سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹)

رابطه‌ی قاعده‌ی حفظ نظام با «قاعده‌ی نفی ظلم» نیز از نظر فلسفه‌ی فقهی اهمیت دارد. قاعده‌ی نفی ظلم، ریشه در اصل عدل الهی دارد و مقتضای آن این است که هیچ حکم شرعی نباید به ظلم و بی‌عدالتی بینجامد. چون بی‌نظمی و فروپاشی اجتماعی خود نوعی ظلم عام است، قاعده‌ی حفظ نظام در واقع بُعد اجتماعی و عینی قاعده‌ی نفی ظلم است. (سلطانی رنانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۰) به بیان دیگر، حفظ نظام تحقق عینی عدالت در سطح جامعه است و نقض آن به مثابه نفی عدل و وقوع ظلم جمعی است.

قاعده‌ی حفظ نظام از حیث کارکرد، نقش پیوندی میان فقه فردی و فقه اجتماعی ایفا می‌کند. احکام عبادی و فردی، بدون وجود نظم و انسجام اجتماعی، تأثیر مطلوب خود را از دست می‌دهند. فقها معتقدند بسیاری از احکام، از قبیل اقامه‌ی نماز جمعه، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، تنها در پرتو نظام اجتماعی معنا پیدا می‌کنند. ازاین‌رو، حفظ نظام زمینه‌ی تحقق مقاصد شریعت در ابعاد عبادی، اقتصادی و اخلاقی است. (جعفری‌پیشه، ۱۳۸۹، ص ۶۵)

در نهایت، جایگاه قاعده‌ی حفظ نظام در فقه اسلامی، جایگاه یک اصل مادر است که در مقام تراحم بر سایر قواعد مقدم می‌شود. این قاعده در عین حال که بر پایه‌ی عقل و نقل استوار است، در

همه‌ی ابواب فقهی از عبادات تا سیاسات جریان دارد و ملاک مشروعیت بسیاری از احکام حکومتی است. بدین ترتیب، می‌توان گفت قاعده‌ی وجوب حفظ نظام، حلقه‌ی اتصال عقلانیت فقهی با عدالت و مصلحت عمومی است؛ اصلی که بدون آن، فقه اجتماعی اسلام توان سامان‌دهی جامعه‌ی دینی را نخواهد داشت. (سینی مازندرانی، ۱۴۲۵، ص ۲۶؛ سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹)

۴. دیدگاه‌های فقهی و تطبیقی قاعده وجوب حفظ نظام

در فقه امامیه، قاعده‌ی «وجوب حفظ نظام» به‌عنوان اصلی عقلایی و شرعی تلقی می‌شود که مبنای بسیاری از احکام اجتماعی و حکومتی است. فقهای شیعه بر این باورند که شارع مقدس، هیچ‌گاه به هرج و مرج و فروپاشی اجتماعی راضی نیست؛ ازاین‌رو، حفظ نظم و قوام جامعه از ضروریات شریعت است. از نگاه امامیه، این قاعده از مستقلات عقلیه به شمار می‌آید و عقل سلیم به‌تنهایی بر آن حکم می‌کند، ولی در عین حال، آیات و روایات نیز آن را تأیید و امضا کرده‌اند. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۶۶۰) بدین ترتیب، فقیه در مقام استنباط، هر جا اختلال نظام را ببیند، حکم به منع آن می‌دهد، هر چند نص خاصی در آن مورد وجود نداشته باشد.

در دیدگاه فقهای امامیه، وجوب حفظ نظام نه صرفاً در معنای سیاسی بلکه در معنای عام‌تر اجتماعی و معیشتی به‌کار می‌رود. نظام در اینجا به معنای هماهنگی در روابط اقتصادی، امنیتی و حقوقی جامعه است. فقهای متقدم مانند علامه حلی و شهید اول، وجوب قضا، جهاد و تعلیم را از مصادیق این قاعده دانسته‌اند، زیرا بدون این عناصر، قوام زندگی اجتماعی از بین می‌رود. (حلی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۲؛ سعدی و باباخانی، ۱۴۰۳، ص ۳۵۶) در فقه معاصر نیز، آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله سبحانی، حفظ نظام را از واجبات مؤکده دانسته‌اند و آن را به‌عنوان ملاک ثبات جامعه اسلامی معرفی کرده‌اند. (سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹)

اما در فقه اهل سنت، گرایش به حفظ نظام بیشتر در قالب اصل «وجوب اطاعت از سلطان» یا «لزوم اجتناب از فتنه» مطرح شده است. فقهای اهل سنت، با استناد به احادیثی نظیر «اسمع و اطع و إن ضرب ظهرك وأخذ مالك» اطاعت از حاکم - ولو غیر عادل - را شرط حفظ نظم می‌دانند. (غزالی، بی‌تا، ص ۹۸) در این دیدگاه، حفظ نظام سیاسی و جلوگیری از فتنه، مهم‌تر از عدالت در حاکم است؛ زیرا در نظر ایشان، هرج و مرج و شورش، بزرگ‌ترین فساد اجتماعی است؛ بنابراین، حفظ نظام در فقه اهل سنت، بیشتر جنبه‌ی سیاسی دارد تا اجتماعی و بر محور بیعت و اطاعت از قدرت حاکم است.

تفاوت اصلی دو مکتب در این است که در فقه امامیه، مشروعیت حفظ نظام به عدالت و مشروعیت حاکم بستگی دارد؛ در حالی که در فقه اهل سنت، نظم به خودی خود مطلوب است، حتی اگر حاکم ظالم باشد. از نظر امامیه، حفظ نظام جائر تنها در حد جلوگیری از فتنه و فروپاشی جامعه جایز است، نه از باب تأیید آن. امام خمینی (رحمه الله) تصریح می کند که «حفظ نظام جائر واجب نیست، مگر آنکه ترک آن به اختلال نظام مسلمین بینجامد». (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۲۰) به بیان دیگر، حفظ نظام در اندیشه شیعی، مقید به مشروعیت و عدالت است و هر نظامی که این دو را فاقد باشد، استمرارش ارزشی ندارد.

در فقه اهل سنت، مفهوم «نظام» بیشتر به نظم حکومتی و ثبات قدرت سیاسی تفسیر شده است. بنابراین، هرگونه خروج بر حاکم - ولو غیر عادل - حرام دانسته شده، چون موجب «فتنه» و فروپاشی جامعه می گردد. ابن تیمیه و ابن جوزی، اطاعت از حاکم را ولو فاسق، شرط بقاء امت می دانند و قیام علیه او را منجر به فساد اعظم می شمردند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۴، ص ۳۷۴) در نتیجه، در این نگرش، عدالت حاکم امری ثانوی است و نظم سیاسی، اولویت مطلق دارد. این نگاه، اگرچه موجب جلوگیری از شورش و هرج و مرج می شود، اما در عین حال، گاه به سکوت در برابر ظلم نیز منجر شده است.

در مقابل، فقه امامیه با رویکردی عقل گرایانه و عدالت محور، حفظ نظام را در چارچوب عدالت الهی معنا می کند. در این نگرش، نظم مطلوب، نظمی است که در خدمت عدالت و مصالح عمومی باشد. اگر نظام سیاسی از عدالت فاصله گیرد، حفظ آن مشروع نخواهد بود. بنابراین، قاعدهی حفظ نظام در فقه شیعه، نه ابزار تثبیت قدرت، بلکه ضمانت تحقق عدالت اجتماعی است. چنین برداشتی، این قاعده را از سطح یک ضرورت سیاسی به اصل فلسفی در فقه اجتماعی ارتقا می دهد. (سلطانی رنانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۰)

در جمع بندی می توان گفت، هر دو مکتب امامیه و اهل سنت در اصل ضرورت حفظ نظام هم داستان اند، اما در مبنا و غایت آن اختلاف دارند. اهل سنت حفظ نظام را غایت در خود می دانند، حال آنکه امامیه آن را وسیله ای برای تحقق عدالت و اجرای احکام الهی می شمارند. به همین سبب، در فقه امامیه، مشروعیت حکومت، شرط وجوب حفظ نظام است؛ اما در فقه اهل سنت، نظم سیاسی - ولو غیر عادل - به خودی خود واجب شمرده می شود. بدین ترتیب، فقه شیعی با تکیه بر عقل، عدالت و مقاصد شریعت، قاعدهی حفظ نظام را در چارچوب مشروعیت دینی و اخلاقی تفسیر می کند.

۵. کارکردهای معاصر قاعده وجوب حفظ نظام

قاعده‌ی «وجوب حفظ نظام» در فقه معاصر، به یکی از مبانی اساسی برای استنباط احکام حکومتی و اجتماعی تبدیل شده است. این قاعده دیگر صرفاً یک اصل نظری در فقه نیست، بلکه در عرصه‌ی عمل، مبنای تصمیمات کلان در نظام جمهوری اسلامی ایران و سایر جوامع اسلامی قرار گرفته است. امام خمینی (رحمه‌الله) در تبیین فقه حکومتی، تصریح می‌کند که «حفظ نظام از اوجب واجبات است» و هر آنچه موجب اختلال در اداره‌ی جامعه شود، مورد رضای شارع نیست. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۱۹) از این رو، این قاعده امروزه نه تنها مبنای اداره‌ی کشور، بلکه معیار مشروعیت اقدامات حکومتی تلقی می‌شود.

در حوزه‌ی فقه حکومتی، قاعده‌ی حفظ نظام، پشتوانه‌ی نظری ولایت فقیه محسوب می‌شود. ولایت فقیه در نگاه امام خمینی (رحمه‌الله)، نه یک مقام تشریفاتی، بلکه نهادی برای حفظ انسجام و استمرار نظام اسلامی است. ایشان در «البیع» تأکید می‌کند که بدون حکومت اسلامی، اجرای احکام دین ممکن نیست و جامعه دچار هرج و مرج می‌شود؛ پس تأسیس و حفظ حکومت اسلامی از باب حفظ نظام واجب است. (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۱۹) این برداشت، ولایت فقیه را از یک بحث فردی به اصل ساختاری در اداره‌ی جامعه تبدیل کرده و قاعده‌ی حفظ نظام را مبنای فقه حکومتی قرار داده است.

در بُعد امنیتی، قاعده‌ی حفظ نظام، مبنای احکام مرتبط با دفاع، مقابله با فتنه و حفظ بیضه‌ی اسلام است. فقهای معاصر تصریح کرده‌اند که هرگونه اقدامی که امنیت عمومی را تهدید کند، از مصادیق اختلال نظام است و شرعاً حرام می‌باشد. (سبحانی، ۱۴۱۳، ص ۱۴۹) به همین دلیل، دفاع از مرزها، حفظ نظم داخلی و مقابله با شورش‌ها از احکام واجب کفایی دانسته می‌شود. در فقه سیاسی معاصر، حفظ امنیت اجتماعی، مصداق روشن وجوب حفظ نظام است و حتی در تزامن با برخی حقوق فردی، اولویت با امنیت جمعی خواهد بود؛ زیرا مصلحت جامعه بر مصلحت فرد مقدم است.

در حوزه‌ی اقتصاد اسلامی نیز، این قاعده نقشی بنیادین ایفا می‌کند. بسیاری از احکام مالی مانند زکات، خمس، حرمت احتکار، تحریم ربا و لزوم پرداخت مالیات شرعی، در راستای حفظ نظام اقتصادی جامعه تشریع شده‌اند. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید، «الاحتکار یؤدی إلى الفساد فی الأرض» و از آن نهی می‌کند، زیرا موجب اختلال در نظام معیشتی مردم است. (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۱۲) بنابراین، تنظیم بازار، جلوگیری از تورم،

نظارت بر توزیع عادلانه‌ی ثروت و حمایت از اقشار ضعیف، همه از مصادیق اجرای قاعده‌ی حفظ نظام در اقتصاد معاصر است.

در بُعد فرهنگی و رسانه‌ای نیز، فقها بر این باورند که انتشار مطالبی که موجب تضعیف ایمان، اختلاف یا سستی در ساختار جامعه اسلامی شود، مخالف با قاعده‌ی حفظ نظام است. آیت‌الله صافی گلپایگانی می‌نویسد، «نشر اخباری که موجب ضعف نظام اسلامی گردد، جایز نیست». (صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۱۱) بدین ترتیب، حفظ نظام نه تنها در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی، بلکه در حوزه‌ی فرهنگی و رسانه‌ای نیز به عنوان یک تکلیف شرعی مطرح است؛ چراکه فروپاشی فرهنگی نیز نوعی اختلال نظام تلقی می‌شود.

در عرصه‌ی اجتماعی، این قاعده اساس قانون‌گذاری و اجرای عدالت جمعی است. قانون، ابزار تحقق نظم و جلوگیری از هرج و مرج است و چون قاعده‌ی حفظ نظام بر ضرورت وجود نظم اجتماعی تأکید دارد، همه‌ی قوانین مدنی و کیفری باید در راستای آن وضع شوند. از منظر فقه حکومتی، هر قانونی که موجب تضعیف وحدت ملی یا ایجاد ناهماهنگی در نظام اجتماعی گردد، مخالف با این قاعده است. (کلانتری، ۱۳۷۶، ص ۲۵۷) بنابراین، عدالت اجتماعی، امنیت عمومی و سلامت نهاد خانواده، همگی مصادیقی از حفظ نظام در جامعه معاصر به شمار می‌روند. همچنین در نظام حقوقی جمهوری اسلامی، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، در موارد تراحم میان احکام، با استناد به قاعده‌ی حفظ نظام، تصمیم به تعلیق یا تغییر موقت برخی احکام ثانوی می‌گیرند. این نشان می‌دهد که قاعده‌ی حفظ نظام، نه تنها مبنای نظری بلکه ابزار عملی فقه در نظام‌سازی اسلامی است. در واقع، حفظ نظام در فقه جدید، ضامن هماهنگی میان شریعت و مصلحت عمومی است و به فقه، کارکردی پویا و زمان‌مند بخشیده است. (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۶)

در جمع‌بندی می‌توان گفت، قاعده‌ی وجوب حفظ نظام، در فقه معاصر به سطح یک اصل راهبردی ارتقا یافته است. این قاعده، پشتوانه‌ی عقلانی و شرعی نظام اسلامی، مبنای مشروعیت ولایت فقیه، معیار مصلحت عمومی و محور سامان‌دهی نهادهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. امروزه بدون توجه به این قاعده، فقه توان پاسخ‌گویی به نیازهای حکومت و جامعه‌ی مدرن را نخواهد داشت؛ بنابراین، قاعده‌ی حفظ نظام، رمز پویایی فقه اسلامی و پیونددهنده‌ی شریعت با واقعیت‌های تمدن معاصر است.

نتیجه‌گیری

قاعده‌ی وجوب حفظ نظام از بنیادی‌ترین اصول فقه اسلامی است که جایگاه آن در میان قواعد فقهی، جایگاهی فراتر از سایر قواعد موضوعه است. این قاعده در واقع زیربنای بسیاری از احکام اجتماعی، اقتصادی، عبادی و سیاسی است و نقش آن در حفظ حیات و استمرار جامعه اسلامی نقشی حیاتی و بی‌بدیل محسوب می‌شود. حفظ نظام، نه صرفاً به معنای نگاهداری ساختار حکومتی، بلکه به معنای پاسداشت نظم عمومی، امنیت، عدالت و قوام حیات اجتماعی انسان‌هاست. از این‌رو، در اندیشه فقهی، هیچ حکمی که منجر به فروپاشی یا اختلال در نظام جامعه شود، نمی‌تواند مطلوب شارع باشد.

نظام اجتماعی، همچون بدنی زنده است که اعضای آن در هماهنگی با یکدیگر فعالیت می‌کنند و اگر پیوند آن‌ها گسسته شود، حیات کل پیکره به خطر می‌افتد. شارع مقدس نیز به‌عنوان قانون‌گذار حکیم، حفظ این هماهنگی را بر هر امر دیگری مقدم دانسته است. از همین رو، قاعده‌ی حفظ نظام، نه تنها در عرصه سیاست، بلکه در تمام شئون زندگی اجتماعی از قضاوت و جهاد گرفته تا اقتصاد، آموزش، فرهنگ و امنیت، جریان دارد. چنین نگاهی نشان می‌دهد که اسلام، دینی فردگرا نیست، بلکه مکتبی اجتماعی است که قوام جامعه را مقدمه‌ی تحقق کمال فردی می‌داند.

در فقه اسلامی، این قاعده حد فاصل میان احکام فردی و مصالح عمومی است. در موارد تراحم، حفظ نظام بر سایر احکام مقدم می‌شود، زیرا بقای جامعه شرط بقای دین است. بدون نظم، اجرای احکام عبادی، تحقق عدالت و صیانت از حقوق مردم ممکن نخواهد بود. این قاعده در عمل سبب می‌شود تا فقه از سطح احکام فردی فراتر رود و به عرصه‌ی فقه حکومتی و اجتماعی وارد شود؛ فقهی که نه در خلأ، بلکه در میدان واقعی زندگی انسان‌ها جریان دارد.

قاعده‌ی وجوب حفظ نظام در زمان معاصر، به ویژه در دوره‌ی شکل‌گیری حکومت اسلامی، معنای عمیق‌تری یافته است. امروزه این قاعده مبنای استقرار نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ضامن وحدت و استحکام جامعه اسلامی است. در نظام‌های اسلامی، هر تصمیم کلان، هر سیاست اقتصادی و هر قانون اجتماعی باید با این معیار سنجیده شود که آیا در راستای حفظ نظام و مصلحت عمومی است یا خیر. به این معنا، قاعده‌ی حفظ نظام به شاخصی برای مشروعیت و عقلانیت تصمیمات حکومتی بدل شده است.

در بعد نظری، این قاعده حلقه‌ی اتصال عقل و شریعت است. عقل حکم می‌کند که نظم و

عدالت، شرط زندگی انسانی است و شریعت نیز همین حکم را تأیید و امضا می‌کند. بدین‌سان، قاعده‌ی حفظ نظام، نمود بارز هماهنگی میان عقلانیت بشری و هدایت الهی است. این هماهنگی، فقه اسلامی را از انجماد و تحجر دور کرده و آن را به فقهی پویا و عقل‌محور تبدیل می‌سازد که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای زمانه باشد.

از سوی دیگر، قاعده‌ی حفظ نظام، بیانگر تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی است. اگر در هر جامعه‌ای منافع شخصی بر منافع جمعی غلبه کند، نظم از میان می‌رود و فساد اجتماعی جای عدالت را می‌گیرد. این قاعده با ایجاد تعادل میان آزادی فردی و مسئولیت اجتماعی، از جامعه در برابر خودمحوری و آشوب محافظت می‌کند. در نتیجه، این اصل، ضامن عدالت اجتماعی و سلامت اخلاقی جامعه است.

در بعد فرهنگی و اخلاقی، قاعده‌ی حفظ نظام به معنای پاسداری از همبستگی، اعتماد عمومی، وحدت ملی و ایمان دینی است. جامعه‌ای که در آن اعتماد و هم‌افزایی از بین برود، هرچند از بیرون دارای ساختار سیاسی باشد، در حقیقت نظامی پایدار نخواهد داشت. حفظ نظام، یعنی پاسداشت بنیان‌های اخلاقی و فرهنگی‌ای که جامعه بر آن استوار است؛ بنابراین، این قاعده تنها یک دستور سیاسی یا حقوقی نیست، بلکه راهنمایی برای حفظ روح جامعه و تداوم حیات جمعی در پرتو ایمان و عقل است.

در مجموع، قاعده‌ی وجوب حفظ نظام را می‌توان محور میان عقلانیت، عدالت و مصلحت دانست. این قاعده نه تنها اساس نظم و عدالت در جامعه اسلامی را فراهم می‌آورد، بلکه به فقه، بُعدی تمدنی می‌بخشد. در پرتو آن، فقه از سطح پاسخ‌گویی به مسائل فردی فراتر می‌رود و به ابزاری برای سامان‌بخشی حیات اجتماعی و پیشرفت جامعه تبدیل می‌شود. در نهایت، حفظ نظام به معنای حفظ کرامت انسان، بقای ایمان و تحقق اراده‌ی الهی در زمین است؛ اصلی که بی‌توجهی به آن، مساوی با فروپاشی حیات دینی و انسانی خواهد بود.

منابع

- قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۲۴ق). السياسة الشرعية فی إصلاح الراعی و الرعية. بیروت: دارالکتب العربی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۲). بیروت: دارصادر.
۳. امیدی فر، عبدالله و باقی زاده، محمد جواد (۱۳۹۳). «ضرورت حفظ نظام و منع اختلال در آن در فقه امامیه». فصلنامه شیعه شناسی، شماره ۱۲، دوره ۴۷، ص ۱۷۰-۲۰۰.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۰ق). المکاسب: قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۵. جعفریپیشه، رضا (۱۳۸۹). «حق تمرد و وجوب حفظ نظام از منظر اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت». پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۳۳، ص ۶۱-۸۶.
<https://www.sid.ir/paper/469522/fa>
۶. جعفری هرندي، محمد؛ و عرب، عالیہ (۱۳۹۲). «حکم سازی ضرورت حفظ نظام در قلمرو احکام شرعی از دیدگاه فقهی مذاهب اسلامی». مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروع وحدت)، دوره ۹، شماره ۳۳، ص ۲۶-۳۸.
https://foroughevahdat.mazaheb.ac.ir/article_7686.html
۷. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعة: قم: مؤسسه آل البيت.
۸. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۲۱ق). تحریر الأحکام الشرعية علی مذهب الإمامیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۹. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۳). البیع (ج ۲). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله).
۱۰. _____ (۱۴۲۱ق). تحریر الوسيله (ج ۱). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله).
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. دمشق: دارالقلم.
۱۲. سبحانی، جعفر (۱۴۱۳ق). مبانی حکومت اسلامی. قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۱۳. سعدی، حسینعلی؛ و باباخانی، مجتبی. (۱۴۰۳). «امکان یا امتناع تسری قاعده فقهی "وجوب حفظ نظام" به "حفظ نظام سیاسی مسلمین"؛ با تأکید بر آراء امام خمینی (رحمه الله)». دانش سیاسی، دوره ۲۰، شماره ۲، ص ۳۴۵-۳۷۰.

۱۴. سلطانی رنانی، محمد (۱۳۹۹). «جریان قاعده نفی ظلم در فقه عدلی مسلک». مطالعات حقوق تطبیقی معاصر، دوره ۱۱، شماره ۲۱، ص ۱۲۵-۱۴۹.
<https://doi.org/10.22034/law.2020.12633>
۱۵. سید رضی، محمد بن حسن (۱۴۱۰ق). نهج البلاغه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۶. سیستانی، علی (بی تا). احکام الدین بین السائل و المجیب. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۷. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵ق). مبانی فقه الفعّال. قم: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
۱۸. السیوطی، جلال الدین (۱۴۰۸ق). الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر. بیروت: دارالفکر.
۱۹. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۳۹۲). جامع الأحکام (ج ۲). قم: انتشارات دفتر آیت الله صافی گلپایگانی.
۲۰. صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۵ق). عیون أخبار الرضا. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۵). قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. غزالی، محمد بن محمد (بی تا). احیاء علوم الدین. بیروت: دارالمعرفه.
۲۳. کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۶). «فقه و مصلحت نظام». مجله فقه، شماره ۱۱، ص ۲۱۶-۲۹۲.
۲۴. مظفر، محمد رضا (۱۴۳۴ق). أصول الفقه (ج ۴). قم: دارالفکر.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه (ج ۱). تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۶. نائینی، محمد حسین (۱۳۲۷ق). تنبیه الامه و تنزیه المله. تهران: مطبعة ناصری.
۲۷. نجفی، محمد حسن (۱۳۶۷ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام (ج ۲۱). بیروت: داراحیاء التراث العربی.